

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه كهف (جلسه يازدهم)

جلسه خانوادگی - استاد اخوت ۱۳/۱۰/۹۳

برای سلامتی خودتان و تمام مسلمین صلوات بفرستید.

با حلول ماه ربیع مبارک ان شاء الله موجبات سرور حقیقی برای همه فراهم شود.

در سوره مبارکه كهف به داستان حضرت خضر(ع) رسیدیم که البته بر اساس روایات می گویند خضر(ع) و در آیات اسم ایشان نیامده است. در تفسیر اختلاف نظر هست که این موسی(ع) که بیان شده همان حضرت موسی(ع) هست یا خیر..

نام این بخش تاویل احادیث در این سوره مبارکه می باشد و چهارمین تذکری هست که در رسالت پیامبر(ص) داده می شود که هم به عنوان سرمشق باشد و هم اگر مردم اعتراضی می کنند بدانند خدا پشت پیامبر(ص) است و هم یادآوری می کند که این دنیا زود گذر است.

حضرت علامه(ره) ذیل این آیات در جلد ۱۳ المیزان مطلبی را آورده اند که خواندنی است.

"به زودی" منظور بعد از مرگ و یا در خود دنیا می تواند باشد. یعنی اشتراک لفظی نیست و این احتمال که از نوادگان یوسف(ع) باشد ضعیف است.

راجع به خضر(ع) در روایات مطالب متعددی آمده است، در بعضی از روایات آمده که خدا خضر(ع) را طول عمر داده است حتی ایشان در زمان معاصر هم زنده هستند. یعنی اگر کسی اعتقاد داشته باشد که خضر(ع) در دوران حضرت موسی(ع) بوده اند و الان هم زنده هستند اشکال ندارد و ظاهراً قابل قبول هم می باشد. خود حضرت علامه(ره) هم روی این موضوع دست گذاشته اند با اینکه ایشان آدم منطقی هستند و اگر این گونه نبود قلت می آوردند.

در محل اش بعضی ها خیلی برایشان مهم است که این موارد تاریخی را دنبال کنند و ممکن است از آن طرف ها هم رد بشوند و برای خودشان هم اتفاق بیفتد.

آیه ۶۰: شان نزول این آیه اینگونه مطرح می‌شود که حضرت موسی (ع) در جستجوی کسی هست و مشخصاتش را هم می‌داند و مطمئن است که این فرد آدم عجیبی ست. و ایشان یک جوانمردی را نیز با خودش همراه کرده‌است.

آیه ۶۱: غذایی آمده کرده‌اند که اسمش ماهی است پس وقتی که به محل تلاقی دو دریا رسیدند، به یک محلی می‌رسند که ماهی خود را از یاد بردند. ظاهراً این ماهی به سمت دریا رفت. از محل گم کردن ماهی فهمیدند که این این‌جا محل ملاقاتشان با آن فرد عجیب است. مثل این که یک اراده‌ای ماهی را زنده کرد و به دریا انداخت و این دو نفر فهمیدند که اینجا محل خاصی هست.

آیه ۶۲: قرار شد که به خاطر خستگی زیادی که داشتند، ماهی را میل بخورند.

آیه ۶۳: این که خداوند یک داستان را در قرآن با جزئیاتش مطرح می‌کند و یک داستان را با جزئیات مطرح نمی‌کند، جزء بلاغت قرآن است. این که غذا خوردن دو نفر انقدر ماجرا داشته‌است، را باید غر و تفحص کرد. یعنی جای تامل دارد.

آیه ۶۴: به همان محلی که همان اتفاق عجیب افتاده بود برگشتند. در واقع این گونه بوده که به جایی رسیدند که ماهی به دریا رفت ولی این دونفر حرکت را ادامه دادند و زمانی که خواستند غذا بخورند فهمیدند که اتفاق عجیبی افتاده‌است و برگشتند به جایی که اتفاق عجیب در آن افتاده‌بود.

فراموشی علت می‌خواهد و چون دنبال کار خیری بودند و باید آن را همان موقع آدرس می‌گرفتند، ولی نگرفته- بودند؛ این را به شیطان نسبت می‌دهد.

به طور کلی از داستان حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع) باید یک بهره کلی گرفت و وقتی بهره‌مند شدیم؛ جزئیات، معنی پیدا می‌کند. یعنی بهتر است یک تحلیل کلی روی مجموعه داشته باشیم، وقتی کل جریان را به صورت یک فرآیند کلی بررسی کردیم و محاسن و اتفاقات را دیدیم بقیه موارد هم در همان پازل تحلیل می‌شود ولی اگر کلی بررسی نکنیم در جزئیات خیلی چیزی دستگیرمان نمی‌شود.

در این که حضرت موسی (ع) و فتی دنبال یک نفر می‌گشتند شکی نیست و در اینکه این که او هم آدم عجیبی بوده- است شکی نیست. (و این‌ها نیز می‌خواستند از او چیزی یاد بگیرند) لذا در مسیر باید از اتفاقی که پیش آمد نشانه می‌گرفتند. بعد از آن که به سمت جلوتر پیش می‌روند یادشان می‌افتد که نکند آن جریان، جریان خاصی بوده است.

آیه ۶۵: این‌جا به قول حضرت علامه (ره) فقط به توصیف آن اشاره می‌کند. حتی خود توصیفش هم با توصیفات معمولی در قرآن متفاوت است زیرا توصیفات قرآن نوعاً در جای خاصی ممکن است بگویند رحمت از آن بوده-

است و هر جا بخواهند در قرآن توصیف خواص بکنند واژه رحمت را بکار می‌برند و معلوم نمی‌کند که چه علمی، فقط می‌گوید: علما!

آیه ۶۶: حضرت موسی از بنده خدا تقاضای تبعیت می‌کند بر اساس علمی که او دارد و بر اساس آن علم رشد را طلب می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد که یک علم خاصی داشته که پیامبر آن را طلب می‌کند و بالا و پائینی مشخص نیست که کدام بالاتر است؛ به هر حال هر دو پیامبر بزرگ هستند مثل این که یک عالمی به دیدار یک عالم دیگر می‌آید. همین که بپذیریم او همان حضرت موسی‌ای است که به وی وحی می‌شده و کلیم الله است، خود انجام این عمل خیلی درس خواهد داشت و آدم نباید در هیچ حالتی خود را بی‌نیاز از علم ببیند، با این که به او وحی می‌شده است باز هم طلب علم کرده است و این که به او می‌گوید نمی‌توانی همراهی کنی قدرت او را می‌رساند.

آیه ۶۷: بنده خدا می‌گوید که تو قدرت صبر نداری، می‌شکنی.

آیه ۶۸: دلیل‌اش را مطرح می‌کند. بحث تبعیت است که باید تبعیت بکند نشان می‌دهد که این علمش کاملاً کاربردی بوده و علم کلی نبوده است. این نشان می‌دهد که علم وقتی به سمت حقیقی بودن می‌رود جنبه تبعیت پیدا می‌کند و در زندگی وارد می‌شود.

آیه ۶۹: خدا می‌فرماید که راجع به بنده من فکر بد نکنید چون گفت ان شالله

آیه ۷۰: حضرت خضر(ع) هم فرمود: اشکال ندارد اگر دنبال من آمدی و بنا شد که تبعیت کنی از هیچ چیزی سوال نکن. تا وقتی که خودم درباره آن با تو سخن باز کنم. حضرت خضر(ع) هم معلم سخت‌گیری بوده است.

آیه ۷۱: خرقتها یعنی سوراخش کرد. حضرت موسی(ع) به حضرت خضر(ع) می‌فرماید: کار جالبی نیست کار زشتی می‌کنی که کشتی را سوراخ می‌کنی.

خدا همین طور که الان دارد ما فی الصدور حضرت موسی(ع) را آشکار می‌کند، ما فی الصدور همه ما را هم یک روزی نمایان می‌کند؛ در واقع با شکوه‌ترین پیامبر الهی در قرآن حضرت موسی(ع) است.. حالا حق است که ما اینها را به صورت بد بخوانیم؟! آیا حضرت موسی(ع) باید تبعیت می‌کرد! در هر صورت باید نظر خدا را ببینیم که از این حضرت موسی خوشش آمده یا بدش آمده است!

آیه ۷۲ تا ۷۴: آزمون‌های خیلی سخت را می‌گوید .

آیه ۷۶: حضرت موسی(ع) خودش فهمید که اینجا دیگر جای سوال نیست و عذر خواهی کرد.

آیه ۷۷: این بنده خدا وارد قریه که شدند از اهل قریه غذا طلب کردند و آنها غذایی ندادند، رفتند کنار دیواری که فرو می ریخت و آن بنده خدادارست کرد و حضرت موسی(ع) فرمود: فقط کاش در ازای این جدار پولی می-گرفتنی که غذایی تهیه می کردیم، همین.

آیه ۷۸: پس در اول بحث سفینه و پادشاهی بود که سفینه های سالم را می گرفت و حضرت خضر(ع) آن را سوراخ کرده تا دست آن پادشاه به آن نرسد.

آیه ۸۰: آن غلام هم به این دلیل که والدینش مومن بودند و بر اثر او و طغیانی که داشته، یا حالا آن را می کشته یا بر اثر آن طغیان آن ها را به طغیان می کشیده، اینجا معلوم می شود که به این دلیل او را کشته است.

آیه ۸۲: از عرف قرآن می فهمیم که اگر خدا کار حضرت خضر(ع) یا موسی(ع) را قبول نمی داشت سریعاً موضع-گیری می کرد ولی در آیات بعدی یک دفعه این داستان قطع می شود و آیات بعدی سر بحث ذوالقرنین می رود پس متوجه می شویم که خدا نه خرده به حضرت موسی(ع) گرفته و نه حضرت خضر(ع) را مواخذه کرده است. پس اگر این را به عنوان پس زمینه بگیریم و با این پیش فرض جلو برویم.. حالا از این اتفاق درس های زیادی می توان گرفت:

خدا در دل این داستان نشان می دهد که دو علم داریم: علم به تاویل که علمی هست که بر اساس ریشه ها صحبت می کند و بر این اساس داستان زندگی انسان ها متفاوت می شود. مثلاً اگر فهمیدید که کسی می خواهد قتلی را انجام دهد می توانید آن را قصاص کنید، در علم تاویل این گونه است که بر اساس ریشه های اتفاق، حکم صادر می شود نه بر اساس اتفاقی که روی داده است یعنی بر اساس ریشه ها حکم صادر می شود. مثلاً اگر امیرالمومنین(ع) فهمید ابن - ملجم می خواهد او را به قتل برساند طبق ساختار حضرت موسی(ع) نمی تواند او را بکشد ولی طبق ساختار حضرت خضر(ع) می تواند کار او را یکسره کند.

می شد که عالم طبق نظام تاویل بگردد کما اینکه در این داستان نشان داده شده است اما بر اساس علم غیر تاویل می گردد. وقتی حکومت بر اساس علم به تاویل باشد لازم نیست اتفاقی بیفتد مثلاً امام معصوم دستور جنگ می دهد چون کسی در عالم اراده کرده تا فتنه کند پس او هم دستور جنگ می دهد اما در ساختار حضرت موسی(ع) تا اسباب جاری نشوند حکمی داده نمی شود.

خدا محدود به هیچ کدام از دو سیستم نیست یعنی اگر همین الان حضرت خضر(ع) باشد و همچنین کسانی که بر اساس علم به تاویل زندگی کنند از دیدن شان خیلی تعجب نکنید زیرا شدنی است!

هر دو سیستم در ظاهر ممکن است مشابهت هایی داشته باشد اما باید بدانید که این ها در مبنا متفاوت هستند.

ممکن است کاری در دستگاه قضا محکوم شود ولی جای دیگر محکوم نشود یعنی مبنا خیلی مهم است. مبناى تاویل حکم بر اساس ریشه هاست و مبناى اسباب حکم بر اساس نشانه هاست. اما خداوند خود بری از نظام است.

قابطه علمى که برای انبیاء آمده عمل به کارى است که حضرت موسی(ع) انجام مى دهند و نمونه کار حضرت خضر(ع) تنها در یک مورد ذکر شده است و این هم به این خاطر است که بدانیم چنین چیزی هم وجود دارد منتها نه به این معنی که اجرا هم بشود. اما ممکن است بر اساس نظام اسباب ارتقاء پیدا کند و بتواند علم به تاویل نیز پیدا کند آنقدر که بتواند ریشه را هم بفهمد.

در حوزه بحث تدبیری باید همان چیزی را که می گویند گوش کنید. نباید مشابه سازی با زندگى خودتان کنید.

یک موقعی قرآن مى خواهد که بفهماند دو سیستم برای حکم داریم، یکی این که حکم بر اساس تاویل و یک موقعی بر اساس اسباب است و این موضوع برای کسانی که فقه خواندن خیلی مهم است و خیلی از بحث های فقهی این جا مطرح می شود.

ساختار موسوی سبب و مسبب دارد و شما بدون این جریان نمی توانید و مجاز هم نیستید تا حکم صادر کنید و یک ساختار دیگری است که مجاز است و آن این که خدا در اجرای احکامش مقید به هیچ چیزی نیست، یعنی دستش بسته نیست.

یک موقعی است که شما باید حکومتان را بر اساس ساختار موسوی تشکیل دهید، ولی آیا خدا مجاز نیست که با نظام خضری کار کند؟ چرا هست مثل خراب کردن کعبه که اراده کردند ولی خدا همه را از بین برد.

خیلی وقت ها هم می شود که از این سیستم استفاده نکرد و لذا قتل انبیاء اتفاق می افتد، یعنی خدا محدود به جریان و نظام نیست ولی نظام موسوی غالب است و ما باید بر اساس آن عمل کنیم و این یعنی اینکه مطلب کاربردی آن، این گونه است که در زندگى خصوصی خضری عمل نکنیم!

مثلا فرد در موبایلش شماره یک خانم است ما براحتی حد را برایش جاری می کنیم یعنی نظام فکری ما اینگونه است. در ظاهر می گوئیم که در نظام موسوی هستیم ولی در واقع طبق آن عمل نمی کنیم بلکه به صرف این که فکر می کنیم که طرف فکر خیانت کرده با سیستم خضری عمل می کنیم. در صورتی که شما باید هر جرمی را متناسب با آن جرم برخورد کنید.

همه ما در عمل مریدان حضرت خضر(ع) هستیم ، ولی خدا نکند که کسی مطابق سیستم حضرت خضر(ع) با ما برخورد کند..

وقتی که نظام سبب و مسبب، نظام اصلی شد هرکاری که واقع شد یا خوب است یا بد است. مثلا اگر کسی کار بدی کرد و شاهی هم نداشت و یا نتوانست در محکمه ببرد، حق ندارد که اعتراض کند چون شرع می آید دست فرد را می بندد زیرا نظام، نظام اسباب است.

سیستم عملکرد ما :

تا می فهمیم کسی می خواهد ضرر بزند قبل از آنکه او کاری انجام بدهد، حساب او را می رسیم. در صورتیکه باید ما در اجرای احکام باید صبر داشته باشیم.

اگر سیستم اسباب را پذیرفتیم باید همه اش را با هم بپذیریم و برای خودمان هم بپذیریم. ما اصولا طبق نظام تاویل برای دیگران حکم صادر می کنیم، ولی در مورد خودمان آن را نمی پذیریم.

در نظام اسباب مسائلی که برای ما محقق می شود، حتما بایستی بر اساس چهار چوب شرع در مورد آن ها عمل کنیم و نمی توانیم هم برای خودمان توجیح بیاوریم.

بدیهی است که هر انسانی طبق نظام دین و چهار چوب شریعت عمل می کند، نظام اش نظام اسباب است.

نظام اسباب خوبی اش این است که ممکن است بین عمل و اراده فاصله بیفتد. نظام اسباب این گونه است که فرد از موقعی که اراده می کند تا عملی را انجام دهد، مراحل بر آن می گذرد و شما نمی توانید قطعی بگویید که آن عمل قطعا انجام شده است و لذا بر اساس فاصله بین عمل و اراده نیز شما نمی توانید اراده قصاص کنید.

استخاره و خواب، میل و گرایش به علم تاویل است نه علم به اسباب. ما در وهله اول وقتی آیات را می خوانیم وظیفه مان این است که، اول دو موضوع را با هم ببینیم و خوب و بد نکنیم، منتها هر کدام یک ویژگی هایی دارند که عمل به تاویل، بر اساس ادنی که دارد اجرای حکم می تواند بکند (و این در عالم تعطیل نشده است).

نظام اسباب، نظامی است که همه ما فعلا توسط دین و شرع در نظام اسباب قرار داریم و کسی در نظام تاویل قرار ندارد مگر نبی و امام، که به وحی وصل است اما حالا همه ما به نظام اسباب متصل ایم و قوانینی که در تاویل است را نباید در نظام اسباب بیاوریم، بنابراین باید میل مان را که به نظام تاویل است صلاح کنیم.

خدا باب علم تاویل را در نظام شریعت خودش تا این مقطع مسدود کرده است و مطرح شدن اش فقط برای این است که انسان بداند که چنین سیستمی هم وجود دارد.

علم به تاویل خیلی علم سختی است و پدیدار شدنش نزد عالم خیلی سخت است، زیرا وجود یک چنین سیستمی در کنار اسباب، یقین خاصی می خواهد. حالا اگر کسی در نظام اسباب چنین علمی را نداشت ولی در سبک زندگی آن

گونه عمل کرد، نظام زندگی اش بهم می خورد و نظام تشخیص اش هم بهم می ریزد و کل فرآیند تکلیف و اختیار او دچار خدشه می شود.

نوع زندگی ما و نوع فرآیندها و برخوردهای مان با هم بر اساس علم به تاویل است، در صورتی که این موضوع در یک جایی از قرآن آمده است ولی اصلاً توصیه نشده و شرع هم مبتنی بر آن نیست، اما زندگی ما را فرا گرفته، چرا که ما بر اساس منفعت مان زندگی می کنیم، یعنی علم به تاویل منفعت هایی دارد که حاضر نیستیم دیگران بر اساس علم به تاویل با ما عمل کنند ولی حاضریم با دیگران بر اساس علم به تاویل عمل کنیم!

کلاً در نظام عالم نظام حکمت است یعنی در هر حالتی هر اتفاقی که برای انسان بیفتد در نظام تکوینش که خیر مطلق است، اتفاق می افتد. در نظام انسان هم انسان قدرت اختیار دارد و می تواند ضرر از ناحیه دیگران را تبدیل به خیر بکند یعنی خاصیت عالم چرخش بر اساس خیر است، لذا در هر صورتی خداوند هدایت انسان را اراده کرده و خیر او را خواسته است پس اگر در نظام شری قرار گرفتیم اگر عالم به خیلی از احکام نباشیم و احساس کنیم در آن تمایزی وجود دارد، احساس بدی نمی کنیم و طبق قانون آن عمل می کنیم ولو این که ندانیم در تاویل آن خیر است. اگر از نظام اسباب به نظام تاویل برسیم اشکال ندارد.

خود انسان هایی که علم به تاویل دارند در استفاده از علم به تاویل مختار نیستند حتماً باید اذن داشته باشند یعنی ممکن است در مواردی استفاده نکنند چون اذن ندارند. علم به تاویل علمی است که خدا می دهد و اذن هم می خواهد. اصلاً خدا در دادن علم با کسی هم پیمان نشده حتی پیغمبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام عمل شان محدود به خداست و نمی توانید علم مطلق برایشان در نظر بگیرید.

حضرت موسی (ع) شخصیت دوم قرآن در بین شخصیت هاست یعنی اول پیامبر (ص) است بعد حضرت عیسی (ع) در بعضی جهات و در بعضی جهات حضرت موسی (ع). حضرت عیسی (ع) افتخارش این است که پیرو حضرت موسی (ع) است یعنی حضرت عیسی (ع) پیامبر اولوالعزمی است که حکومتی تشکیل می دهد و ادامه حکومت حضرت موسی (ع) است. یعنی اگر شما در سوره نمل به حکومت رسیدن داود (ع) و سلیمان (ع) را می خوانید، در واقع وصف موسی (ع) را می کند و در مورد حضرت موسی (ع) همین بس که کلیم الله است و تنها کسی است که با خدا صحبت می کند. در کل این تصویری که ما راجع به حضرت موسی (ع) داریم و مواردی که به عنوان نقطه ضعف شخصیت ایشان محسوب می کنیم اشتباه است و اینگونه نیست.

صبر، شکستن و پایداری محصول علم است. اگر کسی در زندگی در مورد چیزی پایداری ندارد بسبب عدم علم به آن است. علم باعث صبر در زندگی است حالا خود صبر در ایمان به منزله راس در بدن است یعنی اگر کسی صبر را روی خود نصب نکند مثل این است که ایمانش سر ندارد و برای نصب صبر باید راجع به موضوعات مختلف علم

پیدا کنیم. نکته‌اش این است که علم نافع، علم تبعیت است، و تا مادامی که علم، نظام تبعیت را ایجاد نکند یعنی حکم و عمل تولید نکند علم نافع نیست. یعنی اگر یک عملی را شما یاد گرفتید که قابلیت درست کردن حکم قابل عمل نداشته باشد اسم آن علم نیست. صرف داشتن معلومات علم نیست و علم نافع، علمی است که توام با عمل و تبعیت باشد.

نکته کاربردی این آیات این است که قضاوت‌های ما در زندگی باید تابع علم و حکم باشد. قضاوت‌های ما در مورد رخدادهای باید تابع حکم و اذن باشد. یعنی اساس زندگی بر اساس حکم الهی و اذنی است که فرد دارد و اگر این دو را داشته باشد ممکن است که فردی به دو صورت این کار را انجام دهد اما مهم این است که وحدتشان باید یکی باشد.

هر کدام از ما باید دقت کنیم ببینیم که قضاوت‌هایمان بر اساس رخدادهای (قضاوت نسبت به یک نفر که آدم خوبی است یا بد) چقدر بر اساس برخوردهای آنی و چقدر بر اساس حکم الهی است.

ما برای همه مسائلی که مربوط به رفتارها می‌باشد حکم شرعی داریم و باید بر اساس عمل کنیم یعنی رویه آن ممکن است متفاوت باشد اما مهم باطن آن است.

ما نمی‌توانیم رفتارهای ظاهری را همیشه مطابق میل خودمان تغییر دهیم.

برخورد و قضاوت شما نسبت به هر کسی باید بر اساس حکم و انجام آن حکم باشد. نباید بر اساس ظاهر رفتار آدم‌ها با آن‌ها برخورد کنیم بلکه باید بر اساس حکم و اذنی که به ما داده‌اند با آنها برخورد کنیم. یعنی اینجا حضرت موسی (ع) چون می‌دانست حضرت خضر (ع) بر اساس حکم خدا عمل می‌کند فقط اعتراض کرد. یعنی در واقع ظاهر اعمال ممکن است متفاوت باشد لذا وقتی در زندگی، یک مردی با یک زن مسلمان ازدواج می‌کند و همین مقدار که فهمیده‌اند و به حکم شرعی عمل می‌کنند در توجیه رفتار و کارها کافی ست حتی اگر بدترین کارها را بکنند. (اگر مسلمان باشد)

ما فضای بدینی در زندگی مان خیلی زیاد است و این به خودمان آسیب می‌زند و لذا با یک مختصر اتفاقی فضای کینه و فضای دلگیری بین دونفر اتفاق می‌افتد زیرا رفتار مطابق میل نبوده؛ درحالت کلی مهم نیست که رفتارها مطابق میل باشد. اگر ظاهر زندگی زوجها فقط مبنا باشد این زندگی پایدار نخواهد بود. اگر شرایط امر به معروف و نهی منکر داشتید آن را می‌گویید ولی اگر نداشتید آن را هم نمی‌گویید. همین که به شرع عمل می‌کند کافی است.

حد و مرز تدبیر این گونه است که لطفاً تدبیر را رها کنید! تدبیر برای ۷ سال سوم است و در ۷ سال دوم باید طرف یاد بگیرد عبودیت کند یعنی اگر کسی اهل حکم و انجام اعمال بر اساس حکم بود مجوز دارد بر اساس تدبیر عمل

کند و گرنه اگر کسی بخواهد تدبیر کند می شود خدا، زیرا خودش می شود قطب امکان و همه اعمال از او صادر می شود؛ اگر کسی نتواند قبل از این که تدبیر کند تبعیت از حکم بکند، خدا می شود! در نظام آموزش هم اگر نظام تدبیر را قبل از نظام عبودیت در فرد تبیین شود، او خدا می شود.

امام علی (ع) می فرمایند: احتمال (نادیده گرفتن) و یا حمل کردن به وجه درست، عیبها را چال می کند.

ولی وقتی نسبت دادن تبدیل به جریان می شود، اگر در مقام عالم بودی می توانی در مقام تنبه و تربیت تذکری بدهید.

ان شالله خداوند مقام عالم بودن و تنبه کردن را از ما بگیرد و مقام عبودیت خالص را به ما عنایت کند که این باعث زندگی خوش و با تقوا می شود. ۷۰ درصد از برخوردهای آدمها با هم در نظام تاویل صورت می گیرد.

برای این که عاقبت به خیر شویم و حیات ابدی داشته باشیم صلوات....

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات